

قاعده العقود تابعة للقصد

یکی از قواعد شرعیه که در معاملات و محاکمات لازم‌الرعایه است و کثیراً مورد ابتلاست قاعده العقود تابعه للقصد است و بطور اختصار در چند مبحث ذکر میشود.

مبحث اول

مرحوم علامه و شهید در الفاظ و تعداد صیغ عقود اختلافاتی نموده اند در باب اینکه عقود و صیغ آن منحصر است بالفاظ متداوله بعت و اشتریت و صالحت و آجرت و وکلت و اوصیت و انکحت و زوجت و طلقت یا هر لفظی که مشعر بر معانی الفاظ مرقومه باشد کافی است بعضی الفاظ مرقومه را معتبر دانسته و بعضی ذکر الفاظ دیگر را که مفید معانی مذکوره باشد جایز دانسته و میگویند هر گاه فروشنده بجای بعت لفظ دیگری هم بگوید کافی است و ظاهر این است که معیار در معاملات بر خصوصیت الفاظ نیست خصوصاً در صورتیکه قرینه و اماره هم بر مراد متکلم باشد و بمقتضای انما یحلل الکلام و یحرم الکلام باستعمال الفاظ دیگر هم خرید و فروش ممکن است و اصل هم عدم مشروطیت الفاظ مخصوصه است کما اینکه در معاملات معاطاتی بهر لفظی گفته شود مشتری مالک شئی مقبوض میگردد و فروشنده مالک ثمن میشود هر چند جمعی از علماء میگویند در معاملات معاطاتی ملکیت حاصل نمیشود بلکه اباحه حاصل میگردد که برای مشتری مباح است تصرف در مورد معامله کند و برای فروشنده هم تصرف در ثمن مباح است و حصول ملکیت را مخصوص موردی دانسته اند که صیغ مرقومه استعمال گردد آنهم مشروط است بشرائطی:

شرط اول

قصد است که هر عقدی از عقود اگر بدون قصد باشد بی اثر است و بالاجماع ترتیب اثر بر آن داده نمیشود پرفرض که با ایجاب و قبول و عوض و معوض هم باشد چون بدون قصد بوده تأثیری نمی‌نماید زیرا هر عقدی را آثار مخصوصه ایست و اعتباراتی است از لزوم و جواز و تعلیق و احکام و لوازم که این امور تابع قصد است باین معنی که اگر قصد آثار عقد را نداشته باشند عقد محقق نمیشود در نکاح که انکحت میگویند باید قصد انشاء و ایجاد علقه زوجیت داشته باشند و بدون قصد انشاء علقه زوجیت حاصل نمیشود در مسئله خرید و فروش باید قصد آثار آنها باشد والا تأثیری ندارد پس اگر در خواب کسی بگوید ملکم را فروختم بزید و زید هم حاضر باشد قبلت بگوید ملکیت حاصل نشده زیرا فاقد قصد بوده است و همچنین اگر از روی سهو یا غلط بجای فروختم بگوید هبه کردم نه فروش واقع شده و نه هبه زیرا ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد قصدش فروش بوده چون فروختم نگفته فروش محقق نشده و چون هبه گفته است و قصدش هبه

قاعدة العقود تابعة للقعود

نبوده لذا فروش یا بیه هیچ کدام حاصل نشده و همینطور که الفاظ بدون قصد بی اثر است قصد تنها هم بدون ذکر الفاظ بی اثر است عقد وقتی محقق میگردد که الفاظ هر عقدی را با قصد آثار آن ذکر نمایند و اینکه گفته اند لا عمل الا بالنیة و انما الاعمال بالنیات مقصود این نیست که نیت تنها کافی است - بلکه مقصود همین است که هر عملی که بدون قصد از مکلف صادر شود صحیح نیست بلکه عملی صحیح است که از روی قصد و اختیار باشد در امور جزائی هم اگر بدون قصد اضرار بغیر سنگی از پنجره خانه پرتاب کرد بدون اینکه بی مبالایی نموده باشد و تصادف بکسی نمود مجرم نیست و اگر قصد زدن بزید داشته و عمرو مضروب شده چون اصل ضرب از روی قصد بوده مجرم محسوب میشود در عبادات هم بدون قصد قربت صحیح نیست در کلیه معاملات قصد آثار آنها باید بشود تا بر عقود ترتیب اثر داده شود.

شرط دیگر

قصد هم قصد واقعی باشد نه لفظی و مکرر دیده شده که در باب قطعیت و عدم قطعیت معاملات بین اصحاب دعوی منازعه میشود فروشنده مدعی است معامله با حق استرداد است خریدار میگوید معامله قطعی در قباله رسمی هم نوشته شده عمداً قاصداً مختاراً و تنظیم قباله بطور قطعی نوشته شده ولی بقرائن و شواهد معلوم میشود قصد طرفین معامله با حق استرداد بوده محاکم نمیتوانند اکتفاء بصورت ظاهر سند نمایند و مجبور نیستند ترتیب اثر بر انتقالنامه قطعی دهند بلکه باید غوررسی در اطراف قصد متعاملین نمایند که اگر قصد طرفین معامله با حق استرداد بوده بی اعتباری ورقه رسمی را از حیث قطعیت معامله با اداره ثبت گزارش دهند بدستور ماده ۶ قانون دفتر اسناد رسمی که معامله با حق استرداد در دفاتر ثبت گردد و در کلیه اسناد رسمی وقتی طبق مقررات تنظیم نشود در عداد اسناد عادی محسوب و قابل تکذیب است و از جمله مسلمیات است که عقد تابع قصد است و کلیه عقود از امور عادی است و مجعول شرع و از مخترعات شرع نیست بلکه عقود متداوله بین الناس بوده شارع بعضی آنها را تقریر نموده و بعضی را ابطال و بعضی را لازم و بعضی را جایز و بعضی را مشروط بشرائط نموده موالات بین ایجاب و قبول را در عقود لازم حتمی دانسته و در عقود جایزه مثل وکالت و وصایت و امثال آنها فاصله بین ایجاب و قبول را بلامانع قرارداده که از شهری و کالتاً برای وکیل میرسد که فاصله بین ایجاب و قبول زیاد است مع الوصف وکالت را صحیح قرار داده و در وصایت قبول وصایت را بعد از فوت موصی هم قرارداده است تنجیز در بعضی عقود را لازم و تعلیق در بعضی را بلامانع دانسته در مواردی هم که تعلیق در اموری است که مستصحب الوجود است عقد تعلیقی را صحیح و در مواردیکه مستصحب العدم است عقد را باطل قرارداده و در بعضی از عقود و ایقاعات صحت آنها را موکول بحصول شرائطی قرار داده و در بعضی موارد صحت آنها موکول بشرطی نموده مثلاً اینکه صحت طلاق را مشروط بعدم حیض و منوط بطهر غیر مواقع قرار داده است و شرط عمدۀ عقود آنستکه عقد را تابع قصد قرار داده که فرموده اند العقود تابعة للقعود.

در قانون مدنی

در ماده ۱۹۰ علاوه بر لزوم قصد و رضای طرفین متعاملین اهلیت طرفین و تعیین موضوع معامله و مشروعیت معامله هم شرط شده است صغار اهلیت برای معاملات ندارند زیرا قصد انشاء آنها بی اعتبار است اختلاف در موردی است که صبی معامله نماید ولی او اجازه کند که جمعی قائل ببطال معامله او گردیده و اجازه ولی را هم بی اثر دانسته برای اینکه صبی نمیتواند در حال محجوریت قصد انشاء نماید و کلیه عقود تابع قصد است و جمعی دیگر میگویند احکام وضعیه مخصوص بالغین نیست و مانعی ندارد که غیر بالغ در ایام صغیر بودن معامله کند و ولی او امضاء نماید که اینک در معاملات غیر بالغی که ممیز است اختلاف شده بعضی معاملات صغیر ممیز را صحیح دانسته اند و جمعی دیگر مثل علامه در تذکره صحت معاملات طفل ممیز را منوط با اجازه ولی دانسته اند - ولکن قانون مدنی بلوغ و عقل و رشد را برای متعاملین لازم دانسته و معاملات اشخاصیکه بالغ و رشید نیستند باطل دانسته است و در معاملات معاطاتی و خرید و فروش جزئی که متداول بین مردم است منع نمودن مستلزم جرح است و چون اطفال مرقومه بمنزله آلتی میباشند از طرف کسانیکه اهلیت برای معامله دارند مانعی ندارد.

شرط دیگر

برای صحت معاملات تعیین موضوع البته موضوع معامله باید معلوم و معین باشد زیرا با جهل باحد عوضین قطعاً معامله باطل است بیع باید با تمام خصوصیات و اوصاف معلوم باشد کلاً در محاکمات بین اصحاب دعوی در تغییر بیع و در مقدار اوصاف مورد معامله اختلاف حاصل میشود آیا مدعی کیست و مدعی علیه کیست و اثبات بعهده کدام است از نقطه نظر اینکه اصل عدم علم مشتری است بمقدار و اوصاف بیع میتوان گفت فروشنده باید اثبات نماید که بیع من حیث المقدار و من حیث الاوصاف همین است که تصرف داده و از نقطه نظر اینکه اصل عدم وقوع عقد است بر اوصافی که مشتری میگوید البته اثبات دعوی بعهده مشتری است که ثابت کند بوزن معین و باوصاف معینه خریداری نموده تا پس از اثبات خیار تبعض و خیار تخلف از اوصاف برای او حاصل شود و قدر مسلم آنستکه در چنین موردی محاکم نمیتوانند با تمسک باصالة اللزوم قائل باعتبار انتقالنامه شوند و خریدار را ببطال دعوی محکوم نمایند زیرا دو اصل است ضد یکدیگر و در مسائل اصول مسلم گردیده که نفی احد ضدین باصل اثبات ضد دیگر را نمینماید و در اینگونه موارد طرفین میتوانند اقامه شهود و اقامه دلایل بر مدعای خود نمایند و محاکم دلایل طرفین را در نظر گرفته با رعایت مرجحات تصمیم شایسته اتخاذ نمایند و هر گاه در حین معامله تعیین موضوع بشود که بیع چه مقدار است و بچه اوصاف است بعداً اختلافی پیدا نخواهد شد.

و نیز شرط دیگر در قانون مدنی است

و آن مشروع بودن مورد معامله است که اگر معامله واقع شود فیما احل حراماً او حرم حلالاً اساساً معامله بی اعتبار و عاقل و باطل است مثل معاملات ربوی و بسیاری

قاعده عقود ناجیه التصود

از معاملات متداوله که ذکر آنها و توضیح و تشریح دادن فرد فرد آنها جز تولید زحمت نتیجه نخواهد داد - مقصود اصلی از تنظیم این مقاله آنستکه یکی از شروط لازمہ الرعايه در عقود آنستکه باید عقد تابع قصد باشد که بدون قصد آثار عقد معامله وقوع پیدا نینماید

مبحث دوم

در متعلقات عقود است همین طور که قصد آثار در عقود لازم است در متعلقات عقود هم باید قصد بوده باشد در بعضی موارد قصد آثار متعلقات عقد غیر ممکن است مثل عقد فضولی که عاقه میتواند فضولتاً اجراء عقد نماید ولی قصد آثار آن بعد از اجازه مالک و با خود مالک است و نیز در معاملات مکره انشاء الفاظ عقود میشود ولی مدلول و آثار آن را مکره قصد ندارد در صحت و بطلان و چگونگی اینگونه عقود مورد گفتگوشده که در محل خود تنقیح گردیده و علی ای حال متعلقات عقود یا عینی است یا منفعتی یا حتی البته آنچه که بحسب عرف و عادت داخل در مبیع است و در مقابل جزئی از ثمن است از متعلقات محسوب است هر گاه باغی بیج باشد اشجار و ثمر و بناها عرفاً و عادة از متعلقات عقد است و تابع قصد است که قصد مدلول و مفهوم و آثار آن لازم و هر گاه چیزی باشد که دخول آن در بیع مشکوک باشد نمیتوان آنرا از متعلقات قرارداد چیزهائی که مستقلاً قابل فروش است عرفاً از متعلقات محسوب نیست فروشنده مدعی بود که کوزه گلهای و پرده های اطلاقها داخل در مورد معامله نیوده داد گاه هم با استناد ماده ۳۰۹ قانون مدنی فروشنده را ذیحق تشخیص داد - گاهی عین مبیع مشتمل بر اوصافی میشود که از حیث ارزش مبیع تفاوت مینماید مثل گندم سرخه و گندم سفیده البته در اینگونه موارد ذکر اوصاف لازم است و عقد تابع قصد است و لذا در مواردیکه معامله طبق نمونه و بوصف معین ندیده خریداری شده باشد با تخلف از اوصاف اختیار فسخ برای مشتری ثابت است و هر گاه قسمتی از مورد معامله مطابق وصف نمونه باشد و قسمتی دیگر مخالف با وصف باشد مشتری باید معامله را بالتمام فسخ کند یا قبول نماید .

و همچنین در متعلقات انتفاعی

مثل وقف و سکنی و حبس که با بقاء عین استیفاء منافع میشود قاعده العقود تابعه لقصود رعایت میشود و شرط صحت اینگونه عقود آنستکه مورد قابلیت انتفاع داشته باشد و فرق بین عقود عینیه و متعلقات آن با عقود انتفاعیه آنستکه اگر در عین مورد معامله یا متعلقات آن خللی وارد شود مثل اینکه مبیع معیوب یا متعلقات آن معیب باشد مشتری ذوالخیار است در گرفتن ارزش و ضمانت با فروشنده است ولی در عقود انتفاعیه اگر موقوفه خراب شد و حبس از بین رفت یا مورد اجاره از قابلیت انتفاعی افتاد ضمانتی بر واقف و حابس و موجر نیست زیرا در قسمت اول یعنی عقود عینیه و متعلقات آن ملکیت برای مشتری حاصل نشده چه آنکه ملکیت از اعراض است و اعراض محقق نمیشود مگر بوجود و چون منافع معدوم است در حین العقد لذا عقد تعلق بمعدوم نمیگیرد و بعضی منکر این بیان شده میگویند منفعت موجود است بوجود عین میوه اشجار موجود است بوجود اشجار و قابلیت انتفاعی هم موجود است در اعیان و همان سلطنت و اقتداری را که مالک داشته و گذار مینماید و شارع این واگذاری را تجویز فرموده است

و اما متعلقات حقوقی

اساساً مورد گفتگو و اختلاف است که مورد عقد واقع میشود یا خیر و منشاء اختلاف آنستکه در بعضی موارد اطلاق حق میشود و حال آنکه حکم الهی است و باید فرق گذارد بین حق و حکم حقوقی که قابل اسقاط است از متعلقات عقود است و رعایت قاعده العقود تابعة للقصد میشود مثل حق الخيار و حق الرهانه و حق شفعه و امثال آن ولی حقوقی که حکم الهی است مثل حق الابوة و حق الحصانه و حق الولاية قابل صلح و اسقاط نیست و بعضی حقوق هم مشکوک است که قابل سقوط هست یا نیست مثل حق الرجوع و حق العزل در وکالت و حق النفقه آتیہ زوجه که یوماً فیوماً محقق میشود و یک قاعده کلیه داریم که هر حقی که قابل اسقاط است میتوان آنرا مورد معامله قرارداد و رعایت العقود تابعة للقصد را نمود ولی حقوقی که قابل اسقاط نیست بالاجماع نمیتوان مورد معامله قرارداد مثلاً حق استمتاع از زوجه نه قابل اسقاط است نه قابل معامله ولی حقوق مالی مثل حق خیار و غیره قابل اسقاط و قابل معامله نمودن است اعم از اینکه حقوق ثابت باشد یا حقوق ادعائی باشد ولی حق الولاية که برای پدر و جد ثابت است قابل اسقاط و قابل واگذاری نیست زیرا حکم الهی است نظیر حق المضاجعه و حق القسمة زوجات است کما اینکه در مواردی که بواسطه عیوب معینه حق فسخ نکاح میباشد این حق هم حکم الهی است و قابل واگذاری نیست - و در مواردی هم حق و حکم مشکوک میشود مثل صلح حق الرجوع که جمعی از فقهاء عظام صلح حق الرجوع را باطل دانسته بعضی قائل بجواز شده اند و بعمومات الصلح جائز تمسک نموده اند و ظاهر این است که اصل بقاء حق الرجوع است و دلیل قطعی بر سقوط این حق نیست - در بعضی از متعلقات حقوق هم مورد بحث گردیده است مثل استیجار مرضعه برای شیردادن طفل زیرا اجاره با بقاء عین است و عین شیر تلف میشود و مثل اینکه زمین را اجاره مینمایند برای چرانیدن که عین علفها برده میشود و مثل رفتن در حمام که اگر اجاره معاطاتی باشد عین آنها استعمال میشود اینگونه حقوق نه داخل عقد اجاره است و نه عاریه بلکه این گونه معاملات یک معاملات مستقله متداوله است و از متعلقات حقوقی محسوب است و پاره از حقوقات هم قائم بشخص است که نیابت بردار نیست مثل اینکه حق الخيار برای شخص معینی قرار داده میشود ذوالخیار نمیتواند نیابت بدیگری بدهد و هر چیزیکه نیابت بردار نیست وکالت بردار هم نیست - در موردی که مشکوک باشد قابل نیابت هست یا نیست باز قطعاً قابل وکالت نخواهد بود زیرا اصل در وکالت فساد است و صحت آن بدلیل باید ثابت گردد و بعضی میگویند وکالت از عقود است و در مورد شک در صحت و فساد اصالة الصحة جاری است ولی نظر باینکه غالب اموری که نیابت بردار است وکالت بردار هم هست و اگر جواز یا عدم جواز وکالت در یکی از امور مورد شک گردید بمقتضای الظن يلحق الشی بالاعم الاغلب وکالت در آن صحیح است .

مبحث سوم

در توابع عقود است که آیا در توابع عقود هم رعایت قاعده العقود تابعة للقصد باید بشود یا خیر - بدیهی است هر عقدی متعلقاتی دارد و توابعی هم دارد و بحکم شرع

و قانون و عرف توابع جزء مبیع محسوب است برای توابع مثال میزنند مثل کلید خانه و هاون و نردبان و چرخ چاه و امثال آنها - و در توابع شرطیکه در عقد و متعلقات عقد لازم الرعایه بود در توابع لازم الرعایه نیست و تارة توابع معلوم است و تارة مجهول است و علی ای حال هر گاه قبل از قبض مورد معامله توابع تلف شود نمیتوان قائل به تبعیض صفتی شد یا مدعی ضمان فروشنده شد بنابراین قصد تبعیت در عقد لازم نیست و مورد مشمول العقود تابعة للقصد نیست زیرا توابع اگر موجود باشد قهراً و عرفاً داخل مبیع است و اگر موجود هم نباشد ایجاد نمودن آنها لازم نیست - علیهذا هر گاه موصی وصیت نمود صندوق زوجه را با و بدهد آنچه در صندوق باشد جزء توابع محسوب است و متعلق بزوجه است و هر گاه مرغی را فروشنده که در شکم او تخم مرغ است و لو اینکه قصد فروش تخم ها را ننماید از توابع عقد محسوب است مثل فروش میش است که در پستان اوشیر است که با عدم قصد فروش شیرها از توابع عقد است و راجع بمشتری است - گفتگو در موردی است که فروشنده بخواهد لواحق را در معامله استثناء نماید مثل اینکه باغ را بفروشد و ثمره آنرا استثناء نماید بعضی دعوای اجماع نموده اند بر جواز آن ولی هر گاه مستثنی مبهم و مجمل باشد موجب بطلان معامله میگردد زیرا جهالت در مبیع میشود و با جهل بعوضین معامله باطل است و ممکن است ثمره اشجار معینه را استثناء نماید یا حصه از ثمرات را ثلث یا ربع و لو بنحو اشاعه استثناء کند در اینصورت صحت عقد بی اشکال است و هر گاه چند من از میوه های باغ را استثناء نماید در معامله و بعداً بدون اتلاف مشتری یا تفریط او مقداری از میوه ها تلف شود آنچه تلف شده نسبت بحصه هر یک از بایع و مشتری محسوب میگردد و هر گاه تلف قبل القبض بوده مشتری ذوالخیار است و جمعی فرق گذارده اند بین تلف سماوی که اگر از باد و باران و برف و سردی هوا باشد با بایع است و اگر تلف از نهب و غارت یا سرقت باشد از مال مشتری محسوب میشود .

